

دغدغه اصلی دین و روانشناسی، انسان است. در حقیقت، به دنبال این مقصود، مقصد و غایت نهایی تلاش های دین پژوهانه و کوشش های روانشناختی، همواره تبیین و تامین بهداشت روانی انسان در ابعاد و سطوح متفاوت زندگی انسانی است.

این نوشتار که صرفا در حد طرح بحث و پرسش است، بر برخی توضیحات و پاره ای پیش فرض های اساسی استوار است که ضرورتا این گفتار، مربوط و متوقف بر آنهاست. توضیح نخست این که منظور از دین در این جا رویکرد عرفانی دین و یا روی آورد معنوی دین اسلام است که کوتاه و مختصر، به آن اشاراتی شده است.

اما یک پیش فرض که اکنون و در این مجال، فرصت طرح تفصیلی و دفاع منطقی از آن فراهم نیست و بنابراین به مثابه اصل موضوعی در اساس گفتار پذیرفته شده است، آن است که در سطوح متعالی، تمامیت بهداشت روانی انسان، تنها در صورت شناخت و معرفت به همه ابعاد، ساحت ها و سطوح ظرفیت های انسانی متصور است و جز در این فرض و حالت، منطقا و طبعا، آدمی همواره درگیر و دار اضطراب و دلهره ناشی از غفلت و روی گردانی و انصراف از توجه به آن حیطه های مغفول، دائما در رنج درون و تنش های حاصل از آن به سر می برد. پیش فرض دیگر که از فرض پیشین زاییده می شود، این است که در گستره بهداشت روانی، لزوما طرح یا طرح هایی از انسان و اوضاع و احوال متفاوت و متطور انسانی، باید در پیش روی داشت تا بتوان در بستر و پیش زمینه آنها، زمینه مشق نظری و عملی را برای تمرین بهداشتی - روانی انسان فراهم دید. پیداست که هر یک از آن سیاه مشق ها، مستلزم انسان شناسی های دستگاهی و غیردستگاهی ویژه ای است که بر گرد آن و در پیرامونش انسان پژوهان در حوزه های متکثر و متنوع انسانی، حلقه زده و حضور می یابند.

این نوشتار، از آن روی که با طرح پرسشی معرفتی و معنوی - دینی روی کردی معرفت شناختی و معناپژوهانه دینی به روانشناسی به طور عام و روانشناسی تجربی - رسمی به طور خاص دارد، طبعا نگاهی فلسفی - عرفانی - دینی خواهد داشت.

فرضیه و گمانه ای که در این مطالعه، مورد توجه بوده و این نوشتار نیز در جهت تاکید و تقویت گواه مند و مستند آن است، این است که: ضرورت دارد روانشناسی نوین (تجربی - رسمی) به همت روانشناسان انسانی با حفظ نوآوری های کارآمد خود، با خودخوانی و بازخوانی مبادی و مبانی معرفتی، به گونه ای نرم افزاری و سیستمی در اطلاعات و برنامه ها تحول یافته و با کشف و گشایش ظرفیت های تازه در قلمروهای نو، بسط و توسعه یافته، نوسازی گردد. این تحول بنیادین، صرفا در شرایطی تحقق می یابد که روانشناسی نوین در فهم و ارتباط با فیزیولوژی، فیزیک و هم مولفه های متافیزیک انسان به طور اندام واره و ارگانیک، در پیش فهم های خود، انقلاب بین رشته ای کند و پارادایم ها و الگوهای پژوهشی تازه ای را پیش گیرد؛ به گونه ای که مفاصل اتصالاتی و ارتباطی خود را با دیگر حوزه های انسانی - همانند دین، عرفان، فلسفه، ادبیات و هنر، تاریخ و علوم اجتماعی - بازشناسی، بازیابی و خود را در این جهت نوسازی کند، و در اندیشه گسست اصولی و اساسی خود از آنها نباشد؛

بلکه برای نیل و امکان دستیابی به شناخت و رفتار انسان معاصر، در میان خطوط و سرحدات منطق های انسانی پیش گفته، رفت و آمد کرده، هر گفت وگویی میان رشته ای را استقبال کند.

در پژوهش حاضر، از میان حوزه های پیش گفته انسانی، حوزه عرفان دینی و یا به تعبیری عام تر و رواتر، معنویت دینی و نسبت آن با روانشناسی نوین، در خصوص مقوله بهداشت روانی، محل بحث است.

معنویت دینی که در این تحقیق آمده است، سطوح چندگانه آن (فقه، اخلاق، فلسفه و عرفان) مورد توجه بوده است؛ سطوحی که در لایه های خود و در زمینه معنویت دینی، هر یک، لایه ها و سطوحی معنوی از بهداشت روانی انسان را تامین و معنویت دین ورزی و تعالی انسان دین ورز را در سلوک معنوی، تدارک می کنند.

سطوح پیش گفته معنویت دینی (فقه، اخلاق، فلسفه و عرفان) در واقع در درون خود، سیر از قشر به مغز است و از آن روی که این گذار، از ظاهر به باطن و نیز باطن ظاهر و یا باطن باطن، در مراحل عالی تر و متعالی تر، جز با درنوردیدن و گذشتن و تجربه سطوح عمیق و ژرف از عقلانیت (فلسفه یا خرد) منطقا و عرفا صورت پذیر نیست، بنابراین طرح معنویت دینی و یا سلوک معنوی - معنایی دینی، به ویژه در سطوح متعالی آن، بدون توجه و ملاحظه عقلانیت و سلوک عقلانی، تنش زا و آسیب پذیر و نیز کاملا خطرناک و چه بسا گمراه کننده می نماید.

جدا از این بحث، اصولا مفهوم بهداشت روانی انسان، مفهومی لایه لایه است که منحنی های معناداری از بهداشت روانی فیزیولوژیک تا بهداشت روانی در اعماق و ژرفای لایه های درونی، رمز آلود و تجربه های عرفانی، الهامی و نهایتا وحیانی را نشان می دهد.

اساسا بهداشت روانی، طرحی برای زندگی، پی گشت معنوی معناگشتاوری در جوشش و رویش درونزاد و فلسفه هایی برای چراها و چگونگی های زندگی ها و وجودهای انسان است. به نظر می آید که منطقا هر طرحی از این دست، نمی تواند گوشه چشمی به هستی کیهانی و ارتباط آن با هستی اجتماعی و فردی انسانی، نداشته باشد؛ چنان که نمی تواند به طور معلق و در میانه های گسست میان عین و ذهن حقیقت و واقعیت، پایایی و هستایی و باید و هست، پدیدار شود. توجه به بهداشت معنویت مرتبط با معنای زندگی و معانی معنوی زندگی انسان در این نگاه که در اتصالات میان خرد و معنویت، و معنای عاقلانه و معنوی زندگی از سویی با عینیت بیرونی و ذهنیت درونی از سویه دیگر، شاید و چه بسا، شناخت و فهم ما را از سخن امام علی (ع) متفاوت کند. بنابراین، اگر امام (ع) می فرماید: رحم الله امرأ تفکر فاعتبر؛ «خداوند رحمت کند انسانی را که اندیشه می ورزد و درس می آموزد» (نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه 102، ص 302) و یا رحم الله امرأ عرف نفسه و علم من این و فی این و الی این، آیا غرض امام (ع) از اندیشه خودشناسی و این که انسان بداند موقف و جایگاه او در کجاست، تبار او کیست، و جهت حرکت او به کجا و کدام سو است، آیا این موقف شناسی، تبارشناسی و دیرینه شناسی صرفا به همین معانی رایج اخلاقی و کلامی آن است؟ آیا نمی تواند تواما ناظر به نوعی دوران شناسی و شناخت تاریخی از زندگی و مناسبات عینی اجتماعی انسان و دوران های تحولی معناجویی معنوی انسان در شرایط عصری باشد؟ یعنی: تاریخ و جغرافیای تبار عصر و دوران معاصر خویش. تامل ژرف، درک و دریافت و ارایه پاسخ هایی به پرسش های ذهنی و عینی و نیز حیثیات بین رشته ای انسان معاصر، که با تمامیت بهداشت روانی او گره خورده و درهم تنیده است، هم در پیش روی دین و هم در نزد روانشناسی، اصلی ترین کانون های چالش خیز معرفتی هر یک را پدیدار خواهد ساخت. روانشناسی نوین (تجربی - رسمی) به این پرسش های بنیادین و آغازین، در راستای تامین بهداشت ذهنی و عینی روان انسانی، چه می گوید؟

این تحقیق بر آن است تا تاکیدا بگوید: روان شناسی نوین، توان درونی و ظرفیت محتوایی برای پاسخ به این

پرسش ها را ندارد. جنس این سؤالات، معرفتی است که تجانس و سنخیتی میان آنها و روانشناسی رسمی نیست؛ پرسش هایی است که منطقا فرا روانشناختی است.

روانشناسی رسمی و دانشگاهی امروز، به مفهوم و عنوانی پارادوکسیکال و متناقض نما تبدیل شده است. از سویی متأثر از روح حاکم بر زمان خاستگاه اندیشه های جدید و غربی خود، در متد، روش و محتوای مضمونی و تاکیدهای محتوایی معناگريزانه است و از سویی كاملا متأثر از تجربه گرایي (Empricism) است.

اثبات گرایي (Positivism) و ماده گرایي (Materialism) تکوین می یابد و از طرفی مرتبا و به تدریج با پدیدارهایی از جمله معناخواهی های ژرف و قلمروهای معنوی حیات انسانی که جنسا و ذاتا فراتجربی و غیرپوزیتیویستی، مواجه شده و حجم وسیعی از گذاره های معنایی و نیز معنوی را در مکاتب بعدی (فاصله گرفته از فضای اولیه و مسلط پوزیتیویستی) در خود جای داده است.

روان شناسی، فرع انسان شناسی است و تا تعریف و یا تعاریف ویژه ای از انسان در ذهن و پیش فرض های خود نداشته و یا ارایه نکرده باشیم، در حوزه روانشناسی انسانی، در وادی حیرت، سرگردانیم. این پیش فرض ها و تعاریف متفاوت از انسان و درباره انسان، همان اموری است که در روانشناسی درون زاد نیست.

از جمله پیش فرض های این پژوهش آن است که تغییرات و تحولات معرفتی در روانشناسی، تحولی - تکاملی بوده است و حاصل توجهاتی است که با تغییر فضای عمومی فرهنگی - فکری جامعه برای روانشناسان پسینی و متأخر، نسبت به روانشناسان پیشینی و متقدم پیدا شده است.

بنابر آنچه گفته آمد، ضرورت انسان شناسی ژرفانگر و فرانگر معاصر انسان تاریخی و خصوصا انسان معاصر و جدید که با شناخت دنیای نو نیز همبسته است، در جهت کشف همه وجوه انسان، و ناظر به تمامی حیثیات انسانی، در روانشناسی كاملا پیداست؛ اما از دیگر سوی ناتوانی و فقر درونی روانشناسی در انجام این شناخت پیمایشی بین رشته ای و کشفی، اصلی ترین چالش پیش روی روانشناسی است. دقیقا به همین خاطر است که روح حاکم بر روانشناسی تجربی، دستگاه گوارش مناسب برای هضم مضمون و ادراک محتوای معرفتی دین، فلسفه و عرفان را ندارد. از آن روی که در پوزیتیویسم به مثابه خاستگاه منطق و روش شناخت تجربی روانشناسی، جایی برای گزاره های بی معنا، نامفهوم و مهمل متافیزیکی دین، فلسفه و عرفان نمی ماند.

در فضای مسلط اثبات گرایي، روانشناسان رفتارگرا کوشیدند تا از انسان، ماشین - حیوان و از روانشناسی، فیزیک بسازند؛ چنان که انسان شناسی خود را از همه جنبه های متافیزیکی، پالوده و از حوزه روانشناسی تجربی، پیراسته و زدودند.

ولی ویلیام جیمز می گوید: «دین انسان، عمیق ترین و خردمندانه ترین چیز در حیات اوست.» (دین پژوهی، الیاده، ص 260) و هر آنچه صبغه دینی داشت، برای یونگ به گونه ای، مهم بود. وی در مقاله روان درمانی یا مقامات روحانی نوشت: «در میان بیماران من در نیمه دوم زندگی ام، یعنی در طول بیش از سی و پنج سال، حتی یک نفر هم نبوده است که مسئله و مشکل او در تحلیل آخر، جست وجوی نوعی نگرش دینی در باب زندگی نبوده باشد.» (همان، ص 289) فروید بر آن است که دین از ترس های اولیه و نیاز به حمایت خواهی بشر، نشأت گرفته است. تصور خدا همان فراقکنی روح در آیین جهان کودک و آرزوهای ناخودآگاه او درباره قدرت مطلق و حمایت شدن و کوششی برای کنترل خشونت نامتشخص جهان از طریق شخصیت بخشیدن به آن به عنوان خدای پدروار است. فروید، دین را پندار یا توهم تلقی می کرد. (همان، ص 280)

در هر روی، میان انسان و بهداشت روانی، در روایت روانشناختانه آن، و انسان و بهداشت روانی در روایت عرفانی و

نیز فلسفی، اخلاقی و فقهی دینی، تفاوتی فاحش و فاصله ای پرناسدنی وجود دارد؛ مگر آن که اسباب و لوازم تقریب ذهنی - زبانی بین حوزه ای و میان رشته ای فراهم آید.

هر چند به نظر می آید که مجموعه روایت های دین و زحمات روانشناسی رسمی، و ضرورت نیاز به رهیافت های روانشناسیک در تامین لایه های احساسی - ادراکی، بهداشت روانی کنش فردی و اجتماعی انسان را ارج می نهد و می پذیرد، اما این روانشناسی رسمی است که غالباً یا تجربه های معنایی - معنوی را در سلوک عقلانی - عرفانی بر نمی تابد و یا در نمی یابد و نسبت به آنها در موقعیت نفی و دفاع از خود می پردازد و یا نسبت به آنها به طور حرفه ای بی تفاوت و خنثی است. در هر حال نیاز آدمی به متافیزیک، و حتی در دانش های جدید، یک ضرورت منطقی - معرفتی است که از آن گریزی نیست.

عرفان دینی، به مثابه متعالی ترین رویکرد و کانونی ترین آموزه های درونی و ژرف دین، در قیاس با لایه های کلامی - اخلاقی و فقهی، فاصله میان انسان عرفانی با انسان روانشناسیک و تفاوت سطح بهداشت روانی عرفانی با بهداشت روانی انسان در روانشناسی، بسیار متفاوت است. عرفان، سلوک در سرزمین های تشنگی و ذوق حیرانی و ادراک معانی و معنوی روحانی است. به بیان مولوی: دفتر چهارم :

آب کم جو، تشنگی آور به دست
تا بجوشد آبت از بالا و پست
تا سقا هم ربه هم آید خطاب
تشنه باش، والله اعلم بالصواب

عرفان، شناخت ژرف و تجربه درونی و سلوکی اسماء و صفات حضرت حق در روندی تحولی و دریافت و شهودی اشراقی و ذوقی است. در سطوح پیشرفته، اصولاً فرض بهداشت روانی، منهای معنویت دینی و فرزاندگی عرفانی و شوریدگی روحانی، ناممکن است و ناشی از انسان شناسی کژتابانه و یا در واقع ناانسان شناسی است که بنیادش بر آب است. خانه بهداشت روانی در سطوح متافیزیولوژیک، بی عرفان توحیدی دین، سست و شکننده است؛ به ضریب شکستگی و سستی خانه عنکبوت: ان اوهن البیوت لبیت العنکبوت (سوره عنکبوت، آیه 41).

بنابراین، براساس روایت «آگاه ترین مردم به نفس خود، آگاه ترین ایشان به پروردگار خویش است» (اعلمکم بنفسه، اعلمکم بریه)، معرفت نفس، همان روان شناسی و خودشناسی است که اقرب طرق به ماورای طبیعت و صراط مستقیم خدانشناسی است. انسان بزرگ ترین جدول بحر وجود و جامع ترین دفتر غیب و شهود و کامل ترین مظهر واجب الوجود است. این جدول، اگر درست تصفیه و لای روبی شود، مجرای آب حیات و مجلای ذات و صفات می گردد. انسان کاری مهم تر از خودسازی ندارد و آن مبتنی بر خودشناسی است.

بهداشت روانی که مفهومی تو در تو و لایه ای است، از سطحی ترین لایه ها در تراز نیازهای فیزیولوژیک تا عمیق ترین و ژرف ترین مشاهدات ذوقی و مکاشفات اشراقی در مرکز و کانون چشمه های فیض الهی و برخورداری های معنوی - روحانی و تا عروج و معراج روحانی - جسمانی و سخن گفتن و شنیدن با خداوند متعال (که ویژه پیامبران است) را شامل می گردد.

بهداشت روانی در سطوح عرفانی اش، از مرحله و حالت یقظه و بیداری از غفلت سالک و نیت و اقدام، شروع و تا

بیداری از بیداری و تا ناهوشیاری ناشی از ذوب در معانی معنوی و انوار حق و تا کاملاً انسان و انسان کامل شدن و جایگاه رفیع بعثت درونی و بیرونی و اخذ مقام ولایت، ادامه می یابد.

در هرم لایه لایه - از بهداشت روانی فیزیولوژیک تا عرفانی - هر چه از قاعده هرم به سمت تارک مخروط، سیر می کنیم، از فراوانی افراد کاسته می گردد و از این جاست که سالکان جدی و حقیقی کوی عرفان و بوم عشق، کمتر و اندک اند. در سطوح عرفانی بهداشت روانی، حسنات الابرار، سیئات المقربین است. طبعاً نسبی بودن، تدریجی بودن و مرحله ای بودن در این سلوک بهداشتی، به وضوح پیداست. درایت سالک در آسیب شناسی راه و دلالت های نشانه های میان راه، به رعایت تجارب پیران طریق وابسته، و توفیق در وصول به لایه های حقیقت، در فرض توجه و عمل ناظر به معیارهای شریعت، نهفته است؛ ولی درعین حال، الگوی پیر، اگر مانع از خودجویی، خودشناسی و نوجویی سالک و نوزایش مدام او گردد، مانع پویش سلوک است.

اما یک پرسش اساسی دیگر نیز می ماند: اصولاً چه ضرورتی دارد که بهداشت روانی در تمام این سطوح و حیثیات انسانی معنوی متعالی پیش رود و صورت گیرد؟

انسان با همه پیچیدگی ها و لایه های درونی و حیثیات متنوع وجودی، در عین حال یک واحد پویای به هم پیوسته دینامیک است و نیاز به خودشکوفایی و خودپویایی در همه ظرفیت های تکاملی ممکن در خود را احساس و باور می کند و این نیاز روانی را به دانش حضوری، در خود، می یابد و درک می کند. بنابراین انسانی که این حس و نیاز در او زنده و بیدار شده و طالب تحقق کمالات معنوی و متعالی نفسانی در خویش است، هرگاه در سطح و مرحله ای از این کمالات متوقف گردد و دیگر ظرفیت ها و پنجره های معنوی حیات متعالی در او کشف و گشوده نگردد، از آن ناحیه و یا نواحی دیگر، شدیداً آسیب پذیر و عمیقاً خسران زده است.

این احساس درونی خسارت و آسیب، اضطراب ها و دلهره های جانکاه و توان فرسایی را بر جان و روان و نیز ذهن و تن او وارد می سازد. از این جاست که تامین بهداشت روانی در همه سطوح و حیثیات انسانی در حد امکان و توان مقدور ضرورت می یابد.

اما پس زمینه همه این پرسش های معرفتی، ناظر به یک نوستالژی ژرف و عمیق در نهاد انسان است.

جالب توجه است که در روانشناسی بالینی و در حوزه مطالعات مربوط به بهداشت روانی اشخاص در فرایند تشخیص و درمان اختلالات روانی، در نخستین اقدام بالینی، شرح حال و شرح سابقه بیمار پرسیده می شود. این شرح حال و به ویژه سابقه ای که در طی مصاحبه های بالینی از مراجع دریافت می گردد، حال و اکنون بالینی بیمار را برای درمانگر، مفهوم و معنادار ساخته و در تشخیص مناسب و طبعاً درمان کار آمد، در درجه نخست اهمیت قرار دارد. در قیاس با شرح حال نگاری و ثبت پیشینه بیمار مراجع در روانشناسی بالینی و بهداشت روانی، در انسان شناسی دینی و بهداشت روانی دینی نیز، گزارش های دینی و عرفانی از پیشینه و سابقه انسان، ما را به پس زمینه نوستالژیک پرسش های معرفتی، دلالت می کند.

پیشینه و اصل و تبار انسان در گزارش های دینی - عرفانی، سابقه ای آن جهانی است؛ چندان که به نظر می آید، گویا حقیقتاً در چشم اندازی نوستالژیک (nostalgic)، بسیاری از افسردگی ها، تنهایی ها، دلهره ها و اضطراب های سخت و جان فرسای انسان، به تاویل خاستگاه آن جهانی انسان، و غریب و تنها و دلتنگ بودنش در این جهان می رود.

انسان در یاد و خاطره، و حسرت حضور در وطن مالوف و مانوس، پس از هبوط از عالم ملکوت و گرفتار آمدن در غربت این خاکدان، عمیقاً تنها است. توجه به برون دادهای برآمده از این نوستالژی و انسان شناسی دینی، منطقاً،

امکان و وقوع نوساخت و نوسازی روانشناسی دیگری است.

مرغ باغ ملکوت، نیم از عالم خاک عارفان دینی، همان شرح ماجرای حسرت و غربت نوستالژیک انسان است. داستان تلخ و شیرین طوطی و بازگان حضرت مولانا (نسخه نیکلسون، دفتر اول، ص 71) و یا قصه غمگانه پیل مولوی (کنایه از عارفان حق) و یا در خواب دیدن پیل هندوستان (کنایه از هندوستان حقیقت و بهشت) نیز بازخوانی و بازگویی همین نوستالژی ژرف است.

مولوی می گوید: (نسخه نیکلسون، ابیات دفتر چهارم، 3073-3068، ص 681)

پیل باید تا چو خسپد او ستان
خواب بیند خطه هندوستان
خر نبیند هیچ هندوستان به خواب
خر ز هندوستان نکردست اغتراب
لیک تو آیس مشو، هم پیل باش
ورنه پیلی، در پی تبدیل باش

قرآن کریم بیان می دارد: ما انسان را آفریده ایم و وسوسه های او را می دانیم. معطوف به همین امر، در روایتی از پیامبر اکرم (ص) آورده شده است که: یا عبادالله انتم کالمرضی و رب العالمین کالطیب، فصلاح المرضی فیما یعلم الطیب و تدبیره به لافیمای یشتهیه، الا فسلموا الله امره؛ «بندگان خدا، شما بسان بیمارانی و پروردگار جهانیان چون درمانگراست. مصلحت بیماران در دانش پزشک و تشخیص و تدبیر اوست، نه در تمایلات بیمار. پس کار خدا (طبابت) را به خود او واگذارید.»

عرفان، خروج همراه با درد و رنج و سیر و سلوک ریاضت کشانه در گذار از دنیای ظلمت و جهان تاریکی به جهان نور و - روشنایی است و در این سیر و سلوک، الله نور السموات و الارض، است (سوره نور، آیه 35) سلوک عرفانی، معنویت معنایوانه ای است که هویت و حقیقت سالک در مراتب آن، تشخیص و تعیین می یابد، و در این میان، ذکر از رمزآلوده ترین مفاهیم و آموزه های عرفانی است. سالک در مراتب عالی، در حقیقت و واقعیت اذکار غوطه می خورد و با ذکر و یاد حق، با ذکر و موسیقی نیایش گل و گیاه و حیوان و جهاد و تسبیح و تقدیس همه هستی، هم صدا و هم آواز می گردد، و بی خودانه ذرات وجودش در فضای حق و کوی عشق، با ذرات هستی به گردش و رقص و سماع در می آید.

بزرگ ترین حرمان برای انسان از منظر معنویت و عرفان دینی، محرومیت از ذکر حق و فقر نیایش است. و در حقیقت، نیاز به معنویت درونی و دینی و ذکر و یاد حق، نیازی عمیقاً روانی است؛ چندان که به تعبیر قرآن کریم، زندگی همه کسانی که بی یاد و ذکر حق تعالی می گذرد، تیره و تار، پرتنش و اضطراب آلود است: من اعرض عن ذکری فان له معیشه ضنکا (سوره طه، آیه 24).

از سویی نیز، هر گاه عبدسالک، ذکر و یاد حق کند، خداوند نیز او را یاد کرده، مدد می رساند.

«مرا یاد کنید، تا شما را به یاد آورم»: فاذکرونی اذکرکم (سوره بقره، آیه 152) و این حق هر چه درونی تر باشد، بازخورد آن نیز پایدارتر است؛ چندان که سالک در بسامد و فراوانی ذکر حق چون تار و سیمی است که پی در پی با

ضربات رامشگر و آرامشگر حق نواخته، به لرزش در می آید و آرام می گیرد؛ چرا که در این تکاپوی متعالی، قلبش که عرش رحمان است، روشن و تابناک می گردد: انما المومنون الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم مؤمنان؛ «چون یاد خدا رود، دل هاشان لرزان گردد.» (سوره انفال، آیه 2)

قدرت های روحی و توان تصرفات عارف نیز از آن روی است که تمامی انرژی و توان معنوی او بر کانون توحید تمرکز می یابد. این که نوع انسان ها از انجام آن تصرفات در پدیده ها و پدیدارها عاجزند، در واقع ناشی از پراکندگی درونی و عدم انسجام ذهنی و تشتت خاطر و گسیختگی های روانی و در نتیجه لجام گسیختگی و عدم تمرکز توان و انرژی درونی آنها در جهات پراکنده و ناهمسو است؛ در حالی که گراینگاه و برآیند انرژی ها، خواست ها، نیازها و انتظارات عارف، حوزه توحید و قلمرو اراده الهی است. او نه تنها می گوید، بلکه با ذکر «ان صلوتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین» (سوره اعراف، آیه 162) زندگی می کند. بنابراین عارف سالک حق، دغدغه های جزئی و نگرانی های خرد ندارد، تا پریشان و مضطرب گردد و تا روح و جان او از کانون حقایق معنوی منصرف و منحرف گردد. در این حالت او به واقعیت حوادث و پیشامدها، به مثابه بستر تحول و تعالی نظر می کند، و هر حادثه ناخوشایند که در زندگی دیگران، بحران ساز است، برای او راز و رمزی است که رابطه اش با خداوند، معنا و ژرف می بخشد. عارف ابتلائات و بلایا را مغتنم می شمارد، و به آنها راضی است و با صبر و شکیبایی آگاهانه و عاشقانه اش، مراتب ادب بندگی و حق معرفت را روا می دارد و با جرعه جرعه نوشیدن تلخی ها، آرامش درونی او پایدارتر و بهداشت روانی اش ژرف تر و عمیق تر می گردد؛ چرا که باتمام وجود و ذرات خود احساس کرده است که خداوند از رگ گردن هم به او نزدیک تر است. او کاملاً پذیرفته است که: ما اصاب من مصیبه الا باذن الله (سوره تغابن، آیه 11) و عمیقاً باور کرده است که: الذین جاهدوا فینا لنهینهم سبلنا؛ «ما مجاهدان خویش را به راه های خود دلالت می کنیم.» (سوره عنکبوت، آیه 69) عارف حق و سالک معنویت، در محضر خداست و شهود کرده است که «هو معکم اینما کنتم.» (حدید، آیه 4)

به نظر می آید که روانشناسی رسمی، توان هضم ابعاد انقلاب روحی، بی قراری درونی و شوریدگی معنوی و افروختگی فزاینده انسان را ندارد و چه بسا نشانه های حالات و خصوصیات احوالی او را حمل بر گسست های ذهنی - عینی (اسکیزوفرنی) و اختلالات مزمن روانی کند! چرا که غالباً آرامش، آسایش و سازگاری مسالمت آمیز، و نیز پرهیز از هر گونه تنش و اضطراب و نگرانی، به منزله بهداشت پیشرفته روانی است و در مقابل آرامش و راحتی و آسودگی خاطر سالک، با ضربان و نبض التهاب ها، اضطراب ها و تنش های درونی و سخت و تجربه های حالات و مقامات عرفانی، همراه و عجین است.

گفتنی است که معبر و گذرگاههای عرفانی، پیچ های تند و لغزنده ای دارد. مفاهیم و آموزه های عرفانی به دلایل متعدد، از جمله زبان سمبولیک و نمادین و نشانه های غلط انداز، بیشترین امکان و آمادگی را نیز برای کژفهمی های شناختی و کژتابی های کنشی دارد؛ به گونه ای که گاه حرکت در جریان ها و روندهای عرفانی، نه تنها به بهداشت روانی متعالی نمی انجامد، بلکه ریشه سلامت روانی فردی را می سوزاند و چه بسا سرمایه های مادی و معنوی او و جوامع را ویران و نابود و گاه حتی بهداشت روانی فرد را در سطوح فیزیولوژیک و نیز روابط بین فردی کاملاً در هم می ریزد و در سطوح فردی و اجتماعی، او را عمیقاً پریشان احوال می سازد؛ اگرچه حدودی از این نابسامانی ها در مناسبات اجتماعی و زندگی عادی و روند طبیعی امور جاری، به ویژه در مراحل نخستین سلوک عرفانی، ناگزیر و طبیعی است. در واقع با توجه به اهمیت نیاز روانی به معنویت دینی و روحانیت عرفانی و تعالی بخشیدن به روح و روان از سویی و در عین حال احتمال راهزنی های گمراه کننده در این سلوک، توجه همزمان به

راه و نیز آسیب شناسی سلوک و برکنار ماندن از انحراف کژاندیشی و کژتابی در فهم آموزه ها، اصلی ترین توجه متضاد و متخالف در تامین بهداشت روانی، در رویکرد معنوی - عرفانی است. انحرافات و کژی ها، بسیار ظریف، پیچیده و آرام رخ می دهد و بروز و ظهور نشانه های بالینی آن نیز در بلند مدت ظاهر می گردد. بنابراین پیشگیری اهمیت فوق العاده می یابد؛ خصوصا که تا حدود زیادی با قابلیت توجیهی از سوی سالک کژتاب کژاندیش نیز همراه می گردد. افزون بر آن، بر قراری و تنظیم نسبت های این سلوک معنوی در تناظر و تخالف با مناسبات عصری زندگی اجتماعی در دنیای نو و پسانو، ضرورت وجود دلالت های مناسب و نواندیشی در حوزه ممکن و ناممکن و سنجش مقدرات ذهنی و امکانات عینی سلوک در حوزه های معنویت دینی و ساز و کارهای فراگیر کردن آنها در زندگی و حیات فردی و اجتماعی و نیز مشایخ و راهنمایی که ذهن و زبان معاصر را دریابند را تاکید می کند.

به هر روی، انسان عرفانی، اسیر خاکدان نیست و بهداشت روانی اش در گرو، و رهین تداوم و تعالی عشق ورزیدن به معشوق و خلق شدن مدام در حضور حضرت حق و محبوب است. خدای او نیز عاشق و دوستدار اوست و این، آتشی بر جان و ذهن و روان او می زند که یاد و نام هر چه و هر که جز دوست را از میان می برد و میانه او و عشق محبوب را همچون نسبت انسان با خود او می سازد. بدین رو میان عرفان به خود و عرفان به الله تعالی، تمایزی نمی ماند و من عرف نفسه فقد عرف ربه، تحقق می یابد؛ چرا که روانشناسی، مساوق با خداشناسی است.